



انتشار ناآگاهی از رسانه ملی



احمد میر احسان

در سه دوره آقای جیرانی، آقای گیرلو و آقای افخمی از برنامه هفت با من تماس گرفتند و خواستند که در برنامه‌شان حاضر شوم. نپذیرفتم؛ باوجود آنکه گفت‌وگو درباره برخورد نامنصفانه، هم با سینمای کیارستمی و هم دهنمکی از علایقم بود و به‌ویژه خود کارگردان‌ها فکر می‌کردند و دوست داشتند به سبب زاویه دید خاص، فرد مناسبی برای سخنی تازه‌ام، اما افراد معتبر به سبب فقدان امکان آزاداندیشی و سوگیری‌ها، از حضور در برنامه هفت سر باز می‌زنند و من به‌عنوان فردی نامعتبر، میل نداشتم برنامه نقد را نامعتبرتر کنم.

درواقع یکی از آسیب‌ها و ابتلائات بزرگ رسانه ملی، بستن راه حضور عالمان واقعی در قلمروهای تخصصی و استفاده از اداره باندی با حضور افراد سطحی «معتمد» است که نام کارشناس به آنان می‌نهند؛ مقصود در قلمرو علوم انسانی و هنر است.

من نمی‌دانم «برنامه هفت»، چه تعداد بیننده دارد و نمی‌دانم بینندگان برنامه هفت چقدر بخش گفت‌وگو را درباره فرم که به‌وسیله سه آدم فاقد دانش فلسفی و زیباشناختی و سواد سینمایی لازم به یک بازی کسالت‌بار در رسانه ملی بدل شده است، پی می‌گیرند، اما می‌دانم این گفت‌وگو همانند آن است که یک یا سه کارآموز پزشکی را برادرید، جراح متخصص مغز جا بزنید و از آنها بخواهید درباره مفاهیم جراحی مغز سخن بگویند و مردم بی‌خبر را وادارید به گفتارشان همچون آگاهی‌های اراج‌ف‌شدنی گوش ب‌سپارند و پیام‌وزند بر بنیاد آن ببیندیشند. پیداست این عمل به معنی مسموم‌کردن و مبتذل‌کردن دانیای و نشر و اشاعه دیدگاه‌هایی درباره فلسفه، سینما و زیباشناسی و نظریه فیلم است که بُن‌دار نیست و از تهاته، مخاطب نادان می‌پورَد؛ چه طرفدار «فرم»، چه طرفدار «محتوا».

نقد در برنامه هفت و این گفت‌وگوها، به ابتذل شناخت و فاسدکردن تفکر و رواج مفاهیمی غلط‌درغلط به اسم علم، آن‌هم با ادبیاتی مهاجم و خشن دامن می‌زند و به شیوه نامستدل و کلی‌پافانه و بدآموز و غیربهداشتی، فرهنگ و شناخت و قاعده گفت‌وگوی عقلانی را در خطر قرار می‌دهد و به‌سادگی از رسانه ملی آموزش‌های گمراه‌کننده تحویل مردم می‌دهد.

لازم بود حضرات ادای عالمان را درآورند و حرف از دکتر دینایی به میان آورند تا دکتر دینایی شاهد باشد چگونه سخن فلسفی‌شان درباره فرم، قربانی جهالت و اصطلاح‌شناسی جاهلانه می‌شود، ورق‌زدن کتاب‌هایی که درست نمی‌فهمند نیز لازم نیست، شاکردی دکتر معتمدی اهل سینما، نمی‌گویم دکتر مجتهدی یا دکتر داوری یا دکتر رشیدیان یا دکتر عبدالکریمی یا دکتر احمدی و امثالهم، را می‌کردند و دعوت می‌کردند تا دست‌کم دو جمله درست درباره بحث فرم و محتوا پیام‌وزند، بگذریم که دانش امروزی‌تر، اساساً نه تعریف افلاطونی و ارسطویی را می‌پذیرد، نه تلقی دکارتی و کانتی و هگلی و مارکسی را و اگر قرار بر فهم مدرن و پاس‌مدن

امروزی‌ن که متکی بر اندیشه متلائم با دستامدهای ما بعد اینشتین، نلز بوهر و هاینبرگ و پائولی و رشته‌های دیگر و فلسفه علم کنونی باشد، بدیهتا مشکل چندبرابر خواهد شد چون اساسا در اینجا، شکاف انتزاعی مفاهیم فرم و محتوا پذیرفتنی نیست و تنها می‌توان به شیوه حدس و غیرقطعی از فرم محتوا و محتوای فرم صحبت کرد که در سینما، مباحث دوران بعد از متز و بوردول و سونتاک و دلوز و لوک ناسی را دربر می‌گیرد.

متأسفانه در همین مباحث فرم، متظاهر به آگاهی‌های ریشه‌دار در مثل افلاطونی چنان نارسا‌تی‌ها و سطحی‌نگری و غلط‌های آشکاری وجود دارد که حیرت‌انگیز است.

۱-آقایان هیچ تسلطی با تبارشناسی ترمینولوژیک اصطلاحی که به کار می‌برند ندارند و سیر تحولات معنایی کلمه فرم را در فلسفه غرب نمی‌شناسند، آنچه در یونان باستان به نام فرم و صورت، به بحث گرفته شده و به فلسفه در اسلام سرایت کرده، همان گوهر یا جوهر است که در برابر ماده قرار دارد و یک‌سره با معنی شکل در مباحث و متون سینمایی جدید و در تفکر اروپایی مدرن فرق دارد. کسانی که حتی همین مفاهیم ساده را نمی‌دانند و تعاریف را خلط می‌کنند، چگونه به خود حق اِرا نه بحث به مردم را داده‌اند؟ شکل در برداشت مدرن اروپایی از کمیات و معروض به جسم مادی است و برعکس در فلسفه قدیم ماهیات همان صورت و جوهر است و جوهر اساسا عرض جسم طبیعی محسوب نمی‌شود و سرچشمه هستی یا بی‌اشیا ووجه فرامادی دارد، حکم جان، برای جسم و این معنای صورت یا فرم ربطی به معنای شکل در مباحث جدید ندارد.

۲-کم‌دانشی هر سه «کارشناس» برنامه هفت و گفت‌وگوی بازاری و غلط‌آموزی آنها و مطالعه سراسری و ژورنالیستی و روزنامه‌ای و پلمیکی سطحی مفاهیم فلسفی، به این فاجعه و ناآگاهی ختم نمی‌شود و دامنه می‌گیرد. آن چیزی که در مدرنیسم به اسم فرمالیسم اشک洛夫سکی و یاکوبسن، ولفلین، گرماس، موکاروفسکی و در ساختارگرایی استروس، تودورف، بارت و مباحث پلوم و پسا‌ساختارگرایی فوکو، باتای، ریکور، دلوز، یاس، هرش و… وجود دارد یعنی در جرئانی که ریشه‌های آن را باید در یافته‌های نقد فذکانتی و مابعد در تفکر مدرن غرب جست‌وجو کرد، همه کسست کاملی دارد از مفهوم صورت؛ چه در فلسفه افلاطون و چه ارسطو یا تفکر فلسفی در جهان اسلام یا دوران اسکولاستیک مسیحی!

معنای صورت این مفاهیم متضاد باوجود شباهت ظاهری‌شان که افراد را به اشتباه انداخته، نباید خلط شوند. زیرا در فلسفه متافیزیکی این مفهوم با محتوای مابعدالطبیعه کاملا مرتبط است. درحالی‌که در فلسفه جدید و به‌ویژه مباحث شکل در میان فرمالیست‌های روس به‌بعد، اساس آگاهی‌ها بر شکل به‌مثابه عرض جسم طبیعی و به‌مثابه یک کمیت بر امر معلوم و قابل ادراک حواس استوار است. کم‌دانشی افرادی که به خود اجازه ورود به مباحث تخصصی فلسفه و زیباشناسی را داده‌اند و با شهامت مفاهیم سطحی‌شان را به خود خلاق می‌دهند سبب اغتشاش همه این مفاهیم شده است، چنانکه متوجه تفاوت اصطلاح‌شناسی تخنه در فلسفه یونان و تکنیک در مفاهیم امروزی سینما و نقد ژورنالیستی نبوده‌اند. تغییر

سوژیتکیویستی معنای گوهرین فرم به انعکاسات شاکله ذهنی در فلسفه اروپایی جدید سبب شده است که کمیت ظاهری که به نام صورت با شکل از آن نام می‌برند ادغام شده در معنای فرم و صورت یونانی، رواج یابد، در نقد ساختارگرا یا فرمالیستی امروز که حضرات و منتقدان ایرانی مدام از آن حرف می‌زنند و کمتر شناختی عمیق از آن دارند این جابه‌جایی مایه بسیی اشتباهات و عدم فهم تمایز کاربرد اصطلاح نسبت به گذشته شده است. در جهان مدرن با خود بنیاد انگاری جهان و اصالت به طبیعت و امر فیزیکی و گسست از مفاهیم عالم غیب و مجردات، اساسا در متون بسیار از جمله فلسفه فیلم، نویسندگان و مترجمان متوجه این تمایز معنای فرم و تحویل آن نبوده‌اند و معنایی که از فرم مستفاد شده است همان کمیت ظاهری و جسم تعلیمی و شکل اشیا و چیزهای فزیکال را مراد کرده است و کاش این افراد متظاهر به مدرن‌بودن با ریشه تفکر ماتریالیستی و پوزیتیویستی‌شان، دست‌کم در همین زمینه دانش کافی در رشته و این معنای شکل را می‌شاخندند و وقتی از افلاطون مثال می‌آورند، می‌دانستند، مثل همان صورت، همان ماهیت و مترجمان محتوای اصلی چیز است!

من متعجبم که استاد غلامحسین دینایی چگونه متوجه تفاوت ادراک خود و سطحی‌نگری رسانه‌ای‌ها نشده و در دامی افتاده تا از تعریف ایشان به سود یک درک پیش پا افتاده و مغلوط بهره‌گیرند. دلیل عدم حضور افراد معتبر در رسانه همین تحریفات است!

آن آدمی هم که ناشیانه وظیفه دفاع از محتوا را به دوش گرفته است زواید ماثَر از دوالیسم دکارتی را به‌عنوان حقیقی به خود مردم می‌دهد و درحالی‌که خود گرفتار چله‌ی مرکب است، نقش آموزگار ملت را ایفا می‌کند! این است حاصل مباحث رسانه‌ای ما!

بحث کهنه فرم و محتوای این حضرات حتی بسیی عقب مانده‌تر از مباحث سراپا آشفته فرم و محتوا در حدود صد سال پیش در نوبهار و سپس دوره ظهور شعر نیمایی است و اگر دست کم در همین زمینه مطالعای ژورنالیستی داشتند و سری به مطبوعات دوران گذشته می‌زدند، می‌دیدند، آن درک کهنه از جدا پنداری جدید فرم و محتوا چقدر پیش‌روتر از مطالب التقاطی امروزی‌شان بوده است.

نکته بازمه آن است که فرم به‌مثابه گوهر و ضرورت چیزها) به مفهوم محتوا و حقیقت چیزها و جان‌شان نزدیک‌تر است تا به معنی شکل در متون جدید که عرض جسم است و ساختار مادی را صورت بندی می‌کند. این شعیبدۀ که اقایان معنای جوهرین صورت را که اصل چیزهاست با مفهوم یونانی‌اش، به معنای شکل و وجه طبیعی و کَمّی اسکلت‌بندی و ساخت شی، عرض جسم در متون مدرن را همانند قرائت و برداشت مادی و مبتدلی منتشر می‌کنند چیزی جز یک جهالت عین نیست! بگذریم که حضرات فرمالیسم و نوفرمالیسم امروزی را هم درست نمی‌شناسند و نمی‌دانند آن تفکر و محتوای فیلم، بی‌اهمیت در بخش فیلم نیست، بلکه محتوا جزئی از فرم و درواقع محتوای است. وگرنه این بلاهت که تفکر و محتوای اثر هنری با موضوع یکی پنداشته شده و در ارزش و ژرفای اثر هنری، بیهوده وانمود شود، سخن غیرجدی و پوچی برای ابد باقی خواهد ماند.

زاویه

مسئول کیست؟

نادر سادات‌امینی

پرسه

ساعت ۷:۱۵ صبح بود. قدم‌هامو تندتر کردم. این موقع صبح اگه دیر به ایستگاه اتوبوس برسی، باید کلی معطل بشی. به ایستگاه که رسیدم، با مأمور ایستگاه که پسر جوانی حدودا بیست‌ونح، شش‌ساله است، سلام و علیکی کردم. جوان زحمتکش و خوش‌برخوردی است. یک‌بار که کارت بلتیم را نیاورده بودم، با خوشرویی گفت: «اشکالی ندارد، شما آدم محترمی هستید. حتما فردا به‌جای امروز هم کارت می‌زنید». این تعریف و برخوردش خیلی به دلم نشست. از اون روز به‌بعد همیشه با هم جاق سلامتی می‌کنیم. دوست دارم به سامانه شهرداری زنگ بزنم و از حسن برخورد ایشان تعریف کنم. شاید یک روز این‌کارو کردم. گفتیم: «هوا داره سرد میشه. کارتون خیلی سخته».

گفت: «هنوز خوبه. میشه تحمل

کرد، ولی اگه سردتر شد، شاید دیگه نیام. آخه من مربی شنا و نجات‌غریق هستم. کار اصلیم اونه. این‌کار را برای کمک‌خرچی انجام می‌دم. ماهی…

تا… گریم میاد».

گفتم: «حتما شهرداری فکری به حال شما می‌کند…»در این گفت‌وشنود بودم که چشمم به پشت پنجره شیشه‌ای ایستگاه افتاد. فردی با لباس کهنه، چمپامته زده و سر در گریبان در گوشه دیوارهای شیشه‌ای ایستگاه اتوبوس کز کرده و در خود لولیده بود. سرش را میان زانوهای خود قشرده بود؛ درست مثل بچه‌ای که در شکم مادرش است. سرت می‌زد و گاه در فاصله بین سرتگون‌شدن و نشستن از خواب می‌پرد و دوباره… صورتش پیدا نبود. شلوار سفید پارچه‌ای به تن داشت که معلوم نبود گرمش نمی‌کند. کاپشن کلاه‌داری هم که کلاهش را به‌سر کرده بود، به تن داشت. معلوم بود حسابی سردش



است و احتمالا معتاد بود… چند کیسه پلاستیکی به‌هم‌سته‌شده که محتویات یکی از آنها مقداری نان لوشا بود نیز به فاصله کمی از ایشان روی زمین افتاده بود. مأمور ایستگاه با همان دوستم که دید من متوجه این دردم شدم، گفت: «صبح که اومدم، داخل ایستگاه بود. بوش گفتم بره بیرون بشینه. پلیس اگه بیاد می‌بردش جایی که عرب نی انداخت».

گفتم: «بنده خدا بدجوری سردش

است».

گفت: «زنه» و اینو با تاکید گفت.

«این‌جوری تا چند شب دیگه می‌میره». مثل اینکه یک موضوع طبیعی را بیان می‌کرد. توجه بیشتر شد. نمی‌دونم چرا. شاید انتظار داشتم که مرد جوانی باشد، ولی دوستم - مأمور ایستگاه - گفت زنه. مرد مست‌تری که چندنفری جلوتر از من در صف اتوبوس بود، داشت با بغل‌دستیاش درباره ایشان صحبت می‌کرد. ناخودآگاه گوش‌هایم تیز شد. - «معتاده. خیلی وضعش بده. آدم مکه در حالت معمولی می‌تونه این‌جوری بخوابه یا چرت بزنه. هرکسی خلاف می‌کنه همین میشه سرنوشتش. خدا را شکر بچه‌های ما و زن‌های ما این‌جوری نبینند…».

به مأمور ایستگاه گفتم: «نمیشه زنگ بزنین بیان بیرش گرمخانه‌ای، جایی؟ گناه داره».

به من نگاه کرد و چیزی نگفت.

اتوبوس اومد و همه به سمت جلو صف فشرده‌تر شدیم. «آقا یک

کم برین تو بذارید چند نفر دیگه هم سوار شن».

«آقا اون تو که خالیه».

«برو تو آقا…»

ادامه از صفحه ۹

کسب‌وکار زندگی و مرگ

۷ پس چرا برای رسیدن به رودبار عجله می‌کردید؟!

غضبانپور: معتقد بوده و هستم که به‌عنوان یک شهروند می‌توانم با عکس‌هایم در هر حادثه‌ای که اتفاق افتد، چنگ یا زلزله، به آسیب‌دیدگان آن حادثه کمک کنم. مثلا به صورت مشخص درباره زلزله بم، درست ۴۰ روز بعد از زلزله، کتابی منتشر کردم؛ «کتاب بم» که بم قبل از زلزله و بعد از زلزله را نشان می‌داد. با چاپ و توزیع این کتاب توانستم احساسات ایرانی‌های داخل و خارج از کشور را تحریک کنم تا کمک‌های مالی زیادی برای بازسازی منطقه انجام دهند. حتی این عکس‌ها همراه با عکس‌های سه عکاس دیگر و با کمک دانشگاه هنر توکیو و شبکه ملی تلویزیون ژاپن NHK، برای جمع‌آوری کمک به چهار منطقه در معرض خطر نابودی در دنیا، در نمایشگاه مشترکی به مدت یک سال در شهرهای مختلف ژاپن به نمایش درآمد که آن نمایشگاه توانست توجه و کمک‌های مالی بسیاری را به بم جلب کند.

۷ **عده‌ای معتقدند عکاس در شرایط جنگی هم باید کارش را انجام دهد و فقط عکس بگیرد…**

غضبانپور: در مواقعی ایجاب می‌کند که شما عکس بگیرید و جاهایی هم باید امدادگری کنید. همه جا گفته‌ام دوربین من در زلزله ای وقایع دیگه سعی می‌کند حیا کند. به نظرم به هر قیمتی، از هر چیزی یا هرکسی یا در هر حالتی نمی‌توان و نباید عکاسی کرد.

پشت‌صحنه‌های یک فیلم

غضبانپور در فیلم کیارستمی پشت صحنه فیلم را از زاویه‌ای که مدنظر خودش است، نشان داده و عکاسی از پشت صحنه این فیلم را در امتداد کار عکاسی مستندش می‌داند، می‌گوید: «در عکس‌هایی که به‌طور مشخص سوژه آقای کیارستمی است، ایشان حضور دوربین را درک کرده و زیر نظر داشته است…».

غضبانپور می‌گوید: «همه را زیر نظر داشت».

می‌پرسم: «اما بعضی عکس‌ها به نظر می‌رسد ناگهانی گرفته شده!» پاسخ می‌دهد: «من عکاس مستند هستم و هیچ‌وقت به کسی یک، دو، سه نمی‌گویم. تمام عکس‌های من بدون استثنا به همین صورت است. اکثر عکس‌هایی که از ایشان گرفته‌ام، دو حالت بیشتر ندارد؛ در فریم اول نمی‌دانم که از او عکس می‌گیرم و در فریم دوم متوجه شده و حالتش عوض شده. کیارستمی می‌خواست در فریمی قرار بگیرد که این فریم همیشه حساب‌شده باشد؛ مثل فیلم‌های خودش. ولی من عکاس مستند هستم.

عکاسی که مادر خرج خودش است

جاسم غضبانپور می‌گوید دلش می‌خواهد همه عکس‌هایش را تبدیل به کتاب کند. اعتقادش به نمایشگاه خیلی کمتر است و کتاب را ماندگارتر می‌داند. «برای عکاسی هوایی از ایران، قرار بود یک عکس از یزد بگیرم اما ۵۵۰ ساعت پرواز کردم، بدون اینکه قرار دادی با جایی ببندم. قرار بود یک عکس برای یک بروشور چاپ شود که با هزینه شخصی از اصفهان هلیکوپتر اجاره کردم تا به یزد بروم. زمانی که به یزد رسیدم، حدود ۶۰۰۵ حلقه فیلم تمام شده بود و از تهران دوباره برایم فیلم فرستادند.

با شنیدن تمام اینها، این سؤال مطرح می‌شود که با چه بودجه‌ای این همه عکس از جاهای مختلف گرفته است؟

جوابش کوتاه است: «با هزینه خودم».

باز هم باور نمی‌کنم تا اینکه خاطره‌ای را تعریف می‌کند: «عکاسی مجموعه «از آسمان ایران» که تمام شد، متوجه شدم تعدادی چک به هواینپور داده‌ام. حدود ۹۰ میلیون تومان مقروض بودم. مجبور شدم شبانه‌خانه‌ای را که در دیباجی داشتم، بفروشم. من با عکاسی زندگی می‌کنم. به همه دانشجویان در ورگ‌ناپ‌هایم می‌گویم شما می‌توانید هر شومی‌ای با من بکنید اما با عکاسی نه. اگر عکاس نیستید یا نمی‌خواهید عکاسی کنید یا عکاسی برایتان سرگرمی است، از کلاس بیرون بروید.

در زمان شروع کار با آقای کیارستمی ما دو دوربین عکاسی کردم؛ یک دوربین در ادامه کار مستندسازی منطقه زلزله‌زده کیلان و دیگری برای استفاده کارگردان از صحنه‌های فیلم.

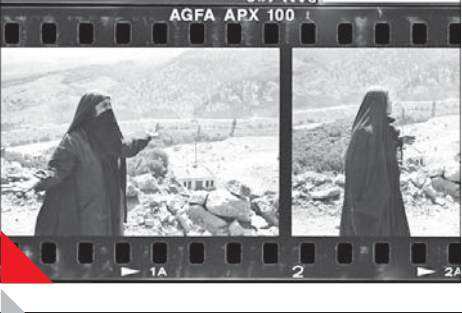
۷ **زمان «زندگی و دیگر هیچ» چه دوربینی داشتید؟**

غضبانپور: احتمالا فوجیکا و نیکون.

۷ **چرا در نمایشگاه تعدادی از عکس‌هایتان به صورت برعکس یا با چرخش ۹۰ درجه چاپ شده بود؟**

غضبانپور: هر قاب عکس من برشی از یک حلقه فیلم ۳۶ تایی است. گاهی عکس عمودی یا افقی گرفته‌ام چون در زمان عکاسی به این نتیجه رسیده بودم. می‌خواستم حس و حال انسانی پشت فیلم را نشان دهم و این تصاویر عمودی و افقی به من کمک می‌کرد. واقعا امکانات سر صحنه آن فیلم در حد صفر بود و می‌خواستم این امکانات را نشان دهم. آقای کلاری می‌گفت تو با این عکس‌ها امکانات سینمای ایران را به بخره گرفتی. درباره کیارستمی همه فکر می‌کنند با امکانات عجیب و غریبی کار می‌کرده. کسی تصور نمی‌کند با دوربین هندی کم‌کار می‌کرده است. یکی از دوستان می‌گفت ما زمان دانشجویی در دانشکده می‌گفتمم غضبانپور الان کجای ایران است و چطور عکاسی می‌کند. همه فکر می‌کنند با چند دستیار و ماشین اختصاصی و ابزار و ادوات اتچنایی کار و عکاسی می‌کنم. بعدها که با من همسفر شد و با چشم خود دید که من خودم آشپزی و عکاسی و رانندگی می‌کنم و همه کارها را یک‌تنه انجام می‌دهم، باور نمی‌کرد.

دراین گفت‌وگو، مواقعی که قایبانان صحبت می‌کرد، غضبانپور در فکر بود. او چنین حدیث نفس می‌کرد: «من در دوران جنگ به عکاس جنازه‌باز معروف شدم چون یک عمر از جنازه‌ها عکس گرفته‌ام. حتی از جنازه‌های عزیزانم. عکسی دارم از حدود ۴۰ نفر از بچه‌های کلاس سوم ابتدایی خودم که امروز تقریبا نیمی از آنها شهید شده‌اند و مجبور شده‌ام از جنازه‌هایشان عکاسی کنم. اولین عکس جنازه‌ام را سال ۵۷ ساعت ۱۰ شب از اولین شهید انقلاب در خرم‌شهر گرفتم. به قبرستان رفتم و با دوربین آتالوک از جنازه عکس گرفتم. واقعا زمانی که به قبرستان رفتم، می‌خواستم جنازه را شبانه دفن کنند. با‌هایم به قدری می‌لرزید که دوربین فیکس نمی‌شد. دوستم محکم پاهایم را گرفته بود تا بتوانم عکس بگیرم و در نهایت دو سه فریم بیشتر گرفتم. از آن زمان زندگی من با عکاسی از جنازه گره خورد. بی‌اغراق می‌شود گفت بیشتر از موهای سرم از جنازه‌ها عکاسی کرده‌ام. اما در ایران کسی برای کار مستند ارزشی قائل نیست…»



زن عرب درم شهر در رودبار